

Pedro Almodovar



باورپذیر شدن آن‌ها. وقتی داستان را خلاصه می‌کنی دیگر باورپذیر نیست.

آیا نام فیلم را نباید می‌گذاشتید همه‌چیز دربارهٔ مادرم؟

شاید باید می‌گذاشتیم؛ همه‌چیز دربارهٔ مادرم! در واقع مادر در کل فیلم حضور دارد. حتی بیش‌تر از فیلم همه‌چیز دربارهٔ مادرم. در این مورد خاص، همهٔ لوکیشن‌ها همان‌هایی‌ست که در کودکی در آن‌ها زندگی

توی گفت و گوی مطبوعاتی گفتید خلاصه کردن

فیلم در چند خط خیلی سخت است. چرا؟

منظورم این است که در دو خط یا چهار خط یا پنج یا ده خط، باید نقاط اوج طرح را توضیح دهی و به لحن فیلم خیانت می‌کنی. و اگر داستان را بگویی، بدون این که بقیهٔ عناصر را توضیح بدهی، کفر آدم درمی‌آید. فیلم را نمی‌شود در چند خط خلاصه کرد؛ عنصر اصلی فیلم لحن است و شخصیت‌ها و نحوهٔ کارگردانی آن‌ها. و نحوهٔ

گفت و گو با
پدرو آلمودوار

کرده‌ام. حضور مادرم در این فیلم خیلی پررنگ‌تر بود. در این فیلم دارم درباره ریشه‌هایم حرف می‌زنم، وقتی برمی‌گردم به لامانچا، مثل این است که رفته‌ام سراغ سینه مادرم. لامانچا برایم بیش از زبان یا موقعیت جغرافیایی است؛ بیش‌تر خاطره‌ی مادرم است. هشت سال اول عمرم را در آن‌جا زندگی کرده‌ام. مادرم تجسم لامانچا بود. او تجسم آن‌جاست، و مثل بقیه اهالی لامانچا حرف می‌زد. آن‌جا طور خاصی حرف می‌زند. مادرم هم همیشه آن‌طوری حرف می‌زد.

زن‌ها همیشه در فیلم‌ها تان حضور دارند. چرا؟

بعضی فیلم‌هایم راجع به مردهاست، مثل *تربیت بد*، و *قانون اشتیاق*، که در آن کار من مانورا نقش مرد را بازی می‌کرد. اما این هم درست است که زن‌ها مرکز ثقل فیلم‌های من‌اند. نمی‌دانم چرا. شاید چون زن‌ها به‌عنوان موضوعی برای گسترش یک داستان، جذاب‌ترند. منظورم این نیست که مشکلات زن‌ها و مردها فرق دارد؛ مشکلات شان یکی است، خوشی‌ها و دردهاشان یکی است. اما به‌نظرم زن‌ها برای بر این احساسات و عواطف‌شان آزادی بیش‌تری دارند. خجالت‌شان، و نیز تعصب‌شان کم‌تر است. فکر می‌کنم بیش‌تر از ما می‌توانند غافلگیرمان کنند، شاید چون طی قرن‌ها زن‌ها و ادوار شده‌اند که توی سایه قرار بگیرند و سکوت کنند. بنابراین بیش‌تر از مردها می‌توانند غافلگیرمان کنند. وقتی نوشتن *یازگشت* را شروع کردم، می‌دانستم که دارم درباره‌ی دنیایی زنانه می‌نویسم. و چون این فیلم به‌خاطره‌ی کودکی‌ام مربوط می‌شد... آن‌موقع در محاصره‌ی زن‌ها بودم؛ مردی آن‌جا نبود.

کار من مانورا گفته از زمانی که هجده سال پیش با هم کار کرده بودید، شما جدی‌تر شده‌اید و نگرانی‌تان هم نسبت به زندگی بیش‌تر شده. راست است؟

به‌نظرم به این حقیقت ربط دارد که سن‌مان بیش‌تر شده. به‌گذشت زمان هم ربط دارد. وقتی در دهه ۱۹۸۰ با کار من کار می‌کردم، زندگی‌ام کاملاً با زندگی الانم فرق داشت - نمی‌گویم «برعکس» الان بود، اما کاملاً فرق داشت. آن‌موقع خیلی شب‌ها بیرون می‌رفتم. دوروبرم کسانی بودند که به‌مان خیلی خوش می‌گذشت. آن‌موقع اسپانیا هم دوران جهشی‌رامی گذراند. ابتدای دوران دموکراسی بود، و در تدارک ایجاد اسپانیایی جدید بودیم. جوان بودم، بنابراین دلم می‌خواست از آزادی تازه‌ام لذت ببرم. و

امیدوارم بیش از ۲۶ سال عمر کنم! امیدوارم بتوانم از هر لحظه‌ی زندگی‌ام لذت ببرم، برای من گذشته وجود ندارد. برایم تنها چیز واقعی زمان حال است. چشمم به گذشته نیست. کمکی به‌ام نمی‌کند. فایده‌ای برایم ندارد. دوست دارم بتوانم با آزادی و استقلال فیلم بسازم. امیدوارم بتوانم تخمیل‌را زنده نگه‌دارم - مثل همین الان - تا بتوانم فیلم‌های بیش‌تری بسازم. دوست دارم باز بتوانم مثل قبل فیلم‌هایی بسازم که طنز فراوانی داشته باشد. پنج فیلم اخیرم - که این همه شهرت برایم آورده - بیش‌تر درام بوده و کم‌تر کمدی. و دوست دارم باز برگردم به همان دوران خوش و طنزآمیز قبل. اما اگر نتوانم به آن کمدی‌های دیوانه‌وار برگردم، دوست دارم دست‌کم بتوانم درام‌هایی مثل *حالا بسازم*، و در آینده - خوب، اول از همه، دوست دارم تنها نباشم. دوم، بتوانم بدون رنج یا فشار یا دخالت دیگران فیلم بسازم. دوست دارم سلامت باشم و نیز فراموش کنم که هر چیزی پایانی دارد، چون برای من، در این لحظه زندگی‌ام، این بحران اصلی است. منظورم مرگ است. مرگ را قبول نمی‌کنم. و فکر می‌کنم این چیزی است که در این فیلم نشان داده‌ام. دلیل ساختن این فیلم همین بود و این که چقدر درباره‌ی لامانچا با آدم‌ها حرف می‌زنم. آدم‌های آن‌جا کاملاً با من فرق دارند؛ برای آن‌ها، مرگ چیزی مثل زندگی هرروزه است. آن‌ها آن‌را خیلی راحت می‌پذیرند و برای‌شان امری طبیعی است - تر‌آزدی نیست.

هر بار که با پنه‌لوه پروژ کار می‌کنید، نقش او مدام بزرگ‌تر می‌شود. آیا به این نتیجه رسیدید که حالا برای ایشای نقش اصلی آماده است؟

پنه‌لوه پروژ حتی زمان فیلم هم چیز درباره‌ی مادرم هم برای نقش اصلی آدم‌گی داشت. فرقتش این است که فکر کردم حالا به سن مناسبی رسیده که نقش مادر جوانی را با دختری تین‌ی‌اچ‌را بازی کند. پنه‌لوه حالا فقط سی‌ویک سالش است اما همیشه جوان‌تر به‌نظر می‌رسد. در نتیجه در این فیلم فکر کردم به نقطه‌ای رسیده که می‌تواند این نقش را بازی کند - نه این که لزوماً نقش اول فیلم است بلکه چون به شخصیت بهتر می‌خورد.

شما بسیار تحت تأثیر زنان ایتالیایی دهه ۱۹۵۰ نظیر سوفیا لورن بوده‌اید. این حقیقت دارد؟ و راست است که پنه‌لوه لاغرتر از این بوده که نقش این جور زن‌ها را بازی کند، و شما شکل و شمایل او را عوض کرده‌اید؟

تنها اشکال پنه‌لوه برای این نقش بخش میانی بدنش بود

اول از همه، دوست دارم تنها نباشم. دوم، بتوانم بدون رنج یا فشار یا دخالت دیگران فیلم بسازم. دوست دارم سلامت باشم و نیز فراموش کنم که هر چیزی پایانی دارد، چون برای من، در این لحظه زندگی‌ام، این بحران اصلی است. منظورم مرگ است. مرگ را قبول نمی‌کنم. و فکر می‌کنم این چیزی است که در این فیلم نشان داده‌ام.

نمی‌شود. او مادر هم هست. برای من، تجسم مادر، آن‌ا مانیانی در فیلم پلیسیموست.

فکر کنم نقش دیگری هم برای او نوشته‌اید. فیلم‌نامه دیگری هست که باید تماشا کنم. تا وقتی تماشا نکرده‌ام، مدام تغییر می‌کند. تا وقتی تماشا نکرده‌ام نمی‌توانم حرفی بزنم. اما می‌دانم باز با پنه‌لوه کار خواهم کرد.

هالیوود مدام در هایش را به روی شما می‌گشاید. اما چرا تصمیم گرفته‌اید در اسپانیا بمانید؟

به‌نظرم خطرناک است که آدم تصمیم بگیرد زبان یا فرهنگش را موقع فیلم‌ساختن عوض کند. به‌نظرم ممکن است بخشی از غنای فیلم‌هایم از بین برود، و نیز خیلی جزئیات. دلیل دیگر که شاید مهم‌تر باشد این است که هالیوود شاید هرگز استقلال و آزادی‌ای را که الان دارم به‌ام ندهد. فیلم‌های من مثل صنایع دستی می‌ماند - در همه امور خودم دخالت می‌کنم، در همه چیز. در هالیوود خیلی آدم‌ها در کار تصمیم می‌گیرند - فقط کارگردان تصمیم‌گیرنده نیست. برای همین فکر نکنم بتوانم در سیستم هالیوود کار کنم.

فکر می‌کنید پروژ از وقتی به هالیوود رفته عوض شده؟

برای بازیگر قضیه فرق می‌کند. بازیگر می‌تواند در سال چهار فیلم مختلف کار کند - اما برای ما دو سال طول می‌کشد تا یک فیلم بسازیم. معنی‌اش این نیست که کارگردانی کار مهم‌تری است اما پیچیده‌تر است. البته سیستم تولید بر بازی او هم اثر کرده، اما کم‌تر از یک کارگردان. تفاوت مهم‌تر برای بازیگر این است که در

می‌خواستم نیروی جاذبه او را به زمین بچسباند

هالیوود دسترسی آن‌ها به نقش‌های متنوع بیش‌تر است، به‌ویژه اگر زن باشند. به‌نظرم هالیوود برای مردها نقش‌های بهتری دارد و زن‌ها در فیلم‌های اروپایی بهتر می‌درخشند. امکانی که با پنه‌لوه داشتیم این بود که سه ماه با هم کار کردیم، هر روز تمرین می‌کردیم. این در هالیوود خاصه‌خرجی محسوب می‌شود - فکر نکنم آن‌جا کارگردان و بازیگر این همه وقت داشته باشند. ▶

ترجمه نگار ستوده

که باید آن را تغییر می‌دادیم. درست می‌گویید - ارجاع من به فیلم‌های ایتالیایی دهه ۱۹۵۰ بود و این بزرگ‌بودن بخش میانی بدن اشاره‌اش این بود که او به زمین نزدیک‌تر است. می‌خواستم راه رفتن‌اش را هم عوض کند. پنه‌لوه باله کار کرده و راه رفتن‌اش خیلی زیبا و باله‌وار است. می‌خواستم سنگین‌تر شود و نیروی جاذبه او را به زمین بچسباند. ایده دیگر این بود که زن بر قدرتی شود - شخصیت او بسیار جنگنده است. او هیچ‌وقت تسلیم

آن‌موقع انگار زمان وجود نداشت. حالا دوران متفاوتی است. نگران گذشت زمانم. و این، باید بگویم، بر افکارم غلبه دارد. شاید الان آگاه‌تر شده‌ام - بیش‌تر از نیمه از سنم گذشته. و زمان تازگی‌ها خیلی سریع‌تر از قبل می‌گذرد. نگرانی من این است: «آیا زمان کافی خواهم داشت که در مورد کار بعدی‌ام به‌خود آگاهی برسم؟»
برای نیمه دوم زندگی‌تان چه روی‌هایی دارید؟
فکر نکنم رویایی دیگر داشته باشم... اما قبل از هر چیز،